

رفیعی ، زهرا ،

از تو و برای تو/تألیف زهرا رفیعی ؛ بطراحی ایمان تمدن، محمدعلی ایمانی،
آرین دخت تمدن؛ گرافیک از امین و احسان تمدن. - شیراز : امیدواران ، ۱۳۸۲.
۱۰۵ ص. : گرافیک

۱. داستانهای اخلاقی. الف. تمدن، ایمان، طراح. ب. ایمان، محمدعلی،
طراحی. ج. تمدن، آرین دخت ، طراح. د. تمدن(امین ، احسان) ، تهیه کننده گان
گرافیک . ه. عنوان.

۸ فا ۳/۰۸

PK

الف ۶۵۸ ر

۸۵۹۱

۱۳۸۲

۴ الف ۷۹۷ ر

۱۳۸۲

شناسنامه کتاب :

عنوان کتاب : از تو و برای تو

مؤلفان : زهرا رفیعی

طرح روی جلد : ایمان تمدن

طرحها : محمد علی ایمان و آرین دخت تمدن

گرافیک : امین و احسان تمدن

ناشر : امیدواران

چاپ و صحافی : خانه چاپ - رضوی

قطع : رقعی

نوبت چاپ : اول - آذرماه ۱۳۸۲

شمارگان : ۲۰۰۰ جلد

قیمت : ۶۵۰ تومان

ISBN: 964-6623-85-9

شابک : ۹۶۴-۶۶۲۳-۸۵-۹

نام کتاب : از تو و برای تو

به قلم : زهرا رفیعی

طرح روی جلد : ایمان تمدن

طرحها : محمد علی - ایمان و آرین دخت تمدن

گرافیک : امین و احسان تمدن

با تشکر از :

آموزشگاه کامپیوتر تهمتن

موسسه کامپیوتر طه رایانه

صحافی سروی

بنام خدا

این مجموعه شامل:

سر آغاز

سر گذشت

سر نوشت

پی نوشت

گزیده ای از اشعار:

سهراب سپهری

فریدون مشیری

مهدی اخوان ثالث

فروغ فرخزاد

صفحه

فهرست

۱	پیش گفتار
۴	کنکور
۶	عزیز دور ، اما نزدیک
۸	خوب من
۱۱	فراق
۱۲	دوست من
۱۴	دسته گل
۱۵	ای عزیز
۱۸	دکتر
۲۰	دوست خوبم
۲۲	جدایی
۲۴	فرزند عزیزم
۲۷	دیدار
۲۹	نازنین دوست

صفحه	فهرست
۳۲	لاشه
۳۶	سادگی
۳۸	فرزندم
۴۱	ازدواج
۴۳	مهربان یار
۴۶	گلرخ
۴۸	دلبندم
۵۱	همبازی
۵۵	دوست خوبم
۵۷	زیبا
۵۹	مهربان دوست
۶۲	انتخاب
۶۵	مهربان مهربانان
۶۷-۸۸	کنکور از قلم تو
۸۹	با طرحها

پیش گفتار

هر سال اوایل تابستون که میشه جای خالی بچه ها تو کلاسهای درس منو به فکر می اندازه که با نوشتن براشون اونو پر کنم . وقتی عزمو جزم می کنم و پاشنه را بالا می کشم از ایرادی که ممکنه اهل قلم و صاحب نظرا بهم بگیرن سست شده و پشیمون می شم . اما مدتی غمی دوئم چم شده که هیچی غمی تونه نظرم را عوض کنه و بخودم می گم : هیچ آدابی و تربیتی مجوی هر چه می خواهد دل تنگت بگویی . بخاطر همین قلمسو محکم تو دستام گرفتم و بی قاعده و قانون می نویسم و معتقدم که :

سخن کنر دل برآید لا جرم بر دل نشیند

تو این سیزده سال که گذرش رو آینه هم هشدار داده ؛ در هر سقی از مربی تا معلم یا معاون آنقدر اخت شما ها بودم که جای پای زمان هم غمی تونست دل جوون منو پر کنه و همیشه بر این باورم بود که باهاتون دوستم و نزدیک . وقتی نامه ها تون رو می خوندم یا به حرفاتون گوش می دادم ، حس می کردم که تو

عالم دیگره ای سیر می کنم انگاری که جای خودتون و حال
خودتون باشم ؛ در شادی و غمتون شاد بودم و ملول و با
اشکتون دلم چنان به درد می اومد که شب را با ستاره ها در پی
چاره به خلوت می نشستم و بقولی :
غمّت در نهانخانه دل نشیند

به نازی که لیلی به محمل نشیند
حالا می خوام خیلی خلاصه و از پرگویی بدور حرفای شما
و درسایی که دوستانون هم لازمه ازتون بگیرند و بدونن که
زندگی با تجربه های دیگران قشنگه و جهت دار ، بصورت قصه
و نامه براتون بنویسم . بیاید مثل همیشه تا آخرش با هم باشیم .

* * * * *

در سالهای دور از جوانی می خواهم از جوانی بگویم ؛ از زمانی
که چه سان گذشت و می خواهم از توی جوان بنویسم که سالهاست
با منی .

تو به من نشاط دادی و من تجربه ، تو از زیستن گفתי و من از
چگونه زیستن ، تو از عشق گفתי و من چگونه عاشق شدن . تو از
نامیدی نالیدی و من از روشنی فردا سرودم ، تو از جوانی گفתי و من
به کوتاهی آن هشدارت دادم .

حال بیا با هم مرور کنیم آنچه طی سالها با پیمودن راهروها
در گوش هم زمزمه کردیم . بیا تا به جوانان دیگر هم نامه بنویسیم و
بگوییم : جوانی بگذرد تو قدرش ندانی .

تابستان ۸۲